



سوره «الطارق»

از سوره‌های مکی، هفده آیه است.

به نام خدای بخشنده مهربان.	بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
{۱} سوگند به آسمان و اختر شبگرد.	وَالسَّمَاءِ وَالطَّارِقِ ﴿١﴾
{۲} و چه دانایت نموده که چیست اختر شبگرد؟	وَمَا أَدْرَاكَ مَا الطَّارِقُ ﴿٢﴾
{۳} آن ستاره فروزان تابان است.	النَّجْمِ الثَّاقِبِ ﴿٣﴾
{۴} نیست هیچ نفسی مگر آنکه بر آن نگهبانی است.	إِنْ كُلُّ نَفْسٍ لَمَّا عَلَيْهَا حَافِظٌ ﴿٤﴾
{۵} پس باید نیک بنگرد انسان از چه آفریده شده؟	فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ مِمَّ خُلِقَ ﴿٥﴾
{۶} از آبی جهنده.	خُلِقَ مِنْ مَّاءٍ دَافِقٍ ﴿٦﴾
{۷} بیرون آید از بین صلب و ترائب.	يَخْرُجُ مِنْ بَيْنِ الصُّلْبِ وَالتَّرَائِبِ ﴿٧﴾

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

شرح لغات:

طارق: کوبنده، راهیما، شب‌گرد، شب‌رو، ستاره خاص، صورت یا شب‌چی که در تاریکی شب یا بیگانه نمودار شود. از طَرَقَ (به فتح راء): آهن را با پتک (مطرقة) بکوفت، هموار کرد، پهن نمود. اطرق: سرش را به زیر آورد.

النجم: ستاره، ستاره خاص، گیاه بی ساق. از نَجَمَ (فعل): سر برآورد، طلوع کرد، از چیزی نتیجه گرفت، رأی نمایان شد، وام را در اقساط پرداخت، تیر را به هدف رساند.



الثاقب، فاعل از **تَقَبَّ** (به فتح قاف): سوراخ کرد، شکافت، آتش برافروخته شد، ستاره پرتو افکند، پرنده بالا رفت، شیر پرمایه گردید. از **تَقَبَّ** (به ضم قاف): در سرخی چون آتش شدید گردید.

دافق: آب جهنده و به شدت ریزان. از **دَفَقَ**: به شدت و پیوسته آب را ریخت، خداوندشخص را میرانید.

الصُّلْب: سنگ و هر چیز سخت، استخوان و مهره‌های پشت. از صلب (به ضم و کسر لام): چیزی سخت و محکم شد.

الترائب، جمع **تريبة**: استخوان بالای سینه. از **ترب**: محل از خاک پر شد، خاک آلود گردید.

«وَالسَّمَاءِ وَالطَّارِقِ. وَمَا أَدْرَاكَ مَا الطَّارِقُ. النَّجْمُ الثَّاقِبُ»: الطارق، چنانکه از ماده لغوی آن برمی آید، اصلاً به معنای کوبنده و هموار کننده است. از این رو به شخص راه‌پیما و آینده در شب، طارق گویند که صدای پایش شنیده می‌شود، یا در رامی کوبد. آن‌گاه به هر چه در تاریکی شب روی نماید و به ستاره گفته شده، پس از آن به هر چه رخ نماید و آشکار گردد تعمیم یافته است. وصف «الطارق» با الف و لام، چون نام هر ستاره و همچنین نام ستاره معینی نیست، باید صفت نوع خاصی از ستارگان باشد.

از استفهام انکاری یا تعجبی «وَمَا أَدْرَاكَ مَا الطَّارِقُ؟!»، که خطاب به رسول اکرم ﷺ یا هر مخاطبی است، معلوم می‌شود که لغت یا مفهوم «الطارق» ناشناخته بوده است. از این جهت، اسم و صفت «النَّجْمُ الثَّاقِبُ»، به گفته مفسرین، فقط شرح اسم «الطارق» می‌باشد.

از کلمات و اشعار منقول عرب معلوم می‌شود که پیش از بیان قرآن، الطارق به



معنای ستاره بلند و فروزان آمده است.^۱ بنابراین، استفهام «ما ادراک؟» و جواب «النَّجْمُ الثَّاقِبُ» نباید درباره شرح لفظ «الطارق» باشد. پس یا نظر قرآن از این سه وصف: الطارق، النجم، الثاقب، به اوضاع و احوال و مناظر و صور گوناگون ستاره درخشان است، مانند هنگام بالا آمدن و نور افشانی نمودن. یا نظری برتر از اینها دارد که برای ما مجهول است. این گونه سوگندهای تعظیم آمیز و استفهام انکاری و تعجبی، چنین نظر برتری را می‌رساند. برای نظری برتر از آنچه از آیه فهمیده‌اند، قرینه رساتر از این گونه تعظیم و استفهام، آیاتی است که در آنها همین بیان استفهامی آمده که همه راجع به اسرار پشت پرده قیامت و وحی و چیزهایی است که برتر از اندیشه‌های عادی می‌باشد: ﴿مَا أَدْرَاكَ مَا الْحَاقَّةُ، مَا سَقَرٌ، مَا يَوْمُ الْقَضَى، مَا يَوْمُ الدِّينِ، مَا سَجِّينٌ، مَا عَلِيُونَ، مَا الْعَقَبَةُ، مَا الْقَارِعَةُ، مَا الْخُطْمَةُ، مَا لَيْلَةُ الْقَدْرِ؟﴾.

با این قرائن، اگر این آیات و صفات، ناظر به اطوار و مراحل تکوین ستاره باشد، از اعجاز قرآن بعید نیست. چنانکه در دیگر آیات و در سوره‌هایی که بحث شده، این گونه اشارات و یا تعبیرات صریح درباره اسرار ساختمان آسمان‌ها و زمین و کواکب و دیگر کائنات بسیار آمده است.

اگر راستی نظر قرآن به اطوار تکامل ستاره باشد، این اوصاف و نام‌ها «الطَّارِقُ، النَّجْمُ، الثَّاقِبُ» مطابق آخرین نتایج تحقیقات و تجربیات پر دامنه علمای کنجکاو فیزیک نجومی می‌باشد، و خود یکی از معجزات قرآن است. و الله اعلم.

بر طبق نظریات و حاصل تحقیقاتی که درباره طبقات طیفی و نورانیّت مطلق و

۱. گویند در کارزار احد، هند دختر عتبه با دیگر زنان قریش سرودی می‌خواندند که یکی از اشعار آن این است:

نحن بنات الطارق	نمشی علی النمارق
.....
ما دختران اختران بلند فروزانیم	بالای بالش‌های نرم راه می‌رویم



جرم ستارگان شده است؛ هر ستاره‌ای سه مرحله تکاملی را می‌گذراند. پس از این سه مرحله مشخص و اصلی، ستاره رو به خاموشی و پیری و مرگ می‌رود. آنچه از ستاره‌های آسمان که با چشم عادی یا دوربین دیده می‌شود، یا در یکی از این دوره‌های تکاملی می‌باشد یا در اوضاع تنزلی پس از آن به سر می‌برد:

در مرحله نخست، ستاره به صورت گاز متکاثف سرد و بی‌نوری است که در اثر پراکنده بودن جاذبه ثقلی در قسمت‌های مختلف آن و نداشتن تمرکز، و فشار ثقل قشر خارجی، در وضع نامتعادلی به سر می‌برد و به سبب فشار داخلی و جواذب متقابل هر قسمتی با قسمت دیگر پیوسته مصادم است و یکدیگر را می‌کوبند. هر چه این کره گازی فشرده‌تر و این تصادمات بیشتر می‌گردد، قسمت مرکزی آن داغ‌تر می‌شود و هر چه درجه حرارت بالا رود، برخوردهای هسته‌ای ذرات و فعل و انفعال‌های آن‌ها و پیدایش عناصر جدید افزایش می‌یابد.^۱

با توجه به این اشاره و بیان کوتاه، معلوم می‌شود که ستاره در آغاز دوره پیدایش دو وصف و وضع نمایان دارد: یکی آنکه در داخل قشر آن، قسمت‌های مختلف و

۱. در کتاب «پیدایش و مرگ خورشید» (فصل ۵) چنین می‌خوانیم: «به این نکته نیز باید اشاره شود که در درجه حرارت بسیار زیادی که فعل و انفعالات حرارتی هسته در آن اتفاق می‌افتد، دیگر ماده به صورت اتم و مولکول به معنی حقیقی این کلمات نیست. حتی در درجات پایین تراز این حد هم غلاف الکترونی اتم‌ها در نتیجه تصادم‌هایی که بر اثر حرارت پیش می‌آید کنده می‌شود و از آن پس ماده به صورت مخلوطی از هسته‌های برهنه متحرک به حرکت بدون انتظام و الکترون‌های بی‌بند و باری می‌شود که در میان هسته‌ها به هر سو حرکت می‌کنند. هسته‌های «لخت» که زره الکترونی آن‌ها را حمایت نمی‌کند دیگر مانعی برای تصادم حرارتی ندارند. و ضربه‌های شدیدی که مستقیماً بر آن‌ها وارد می‌شود غالباً نتایج تخریبی به بار می‌آورد...».

در فصل هشتم زیر عنوان «خواص ماده در حالت به هم کوبیدگی» چنین می‌خوانیم: «حالتی از ماده که در آن چون فشار زیاد شود ماده تراکم پیدا می‌کند، و اگر فشار از میان برود ماده می‌تواند به شکل نامحدودی انبساط پیدا کند در فیزیک به نام حالت گازی نامیده می‌شود و به این ترتیب می‌توان ماده را در حالت کوفتگی که پیش از این شرح دادیم به صورت نوعی گاز تصور کرد...». و نیز رجوع شود به فصول دیگر این کتاب به خصوص فصل ۶، صفحات ۱۲۴ و ۱۲۶ و ۱۲۸ و کتاب «مجموعه علمی جهان» صفحه ۳۷. (مؤلف)



مواد متنوع، پیوسته در حال تصادمات و ضربات «طرقات» شدیدی می‌باشند که جزئیات آن مجهول است. این ضربه‌ها مانند پتک آهنگری بر مواد گرم شده و ذرات هسته‌ای پی در پی وارد می‌شود و آن‌ها را همی منبسط تر و ذرات «اتم‌ها» را متلاشی می‌نماید. دوم: وضع خارجی ستاره است که در تاریکی مطلق به دور مدار خود می‌گردد. این دو وضع و خصوصیت نمایان، هر دو مطابق است با معنای لغوی و اصطلاحی وصف «الطارق» که معنای لغوی آن، کوبنده، و معنای مصطلح آن شبگرد و راهپیمای در تاریکی است.

در مرحله دوم، پس از تصادمات و فعل و انفعال‌های داخلی و بروز عناصر جدید و بالا رفتن حرارت از یک تا حدود پنج میلیون درجه، و متمرکز شدن حرارت در هسته مرکزی ستاره و متعادل شدن وضع داخلی آن، شعله این آتش قهار از درون ستاره به طبقات فوقانی و سطح خارجی آن بالا می‌آید و ستاره به رنگ‌های ماوراء سرخ آن‌گاه سرخ و آبی «غول‌های سرخ و آبی» رخ می‌نماید، حجم این‌گونه ستاره‌ها در این دوره بسیار بزرگ و حرارت و شعاع آن کمتر از ستاره‌های کامل است. نمونه‌ای از این دوره و این‌گونه، ستاره عیوق است.^۱

کتابخانه آنلاین «طالقاتی و زمانه ما»

۱. «اکنون می‌توانیم تصویری کلی درباره مراحل نخستین تکامل ستارگان پیدا کنیم... مطابق این تصور هر ستاره در آغاز زندگی خود به صورت کره غول آسای گازی رقیق و سرد است که از مخلوطی عناصر مختلف شیمیایی تشکیل شده است. جاذبه ثقلی موجود میان قسمت‌های مختلف این کره گازی سبب آن می‌شود که رفته رفته متقبض شود و درجه حرارت مرکزی آن بالا رود. به محض آنکه درجه حرارت مرکزی به حدود یک میلیون برسد، نخستین فعل و انفعال‌های هسته‌ای (فعل و انفعال میان دیوتریوم و نئیدروژن) در قسمت درونی ستاره آغاز می‌شود. انرژی زیر اتمی آزاد شده از انقباض جدید کره جلو می‌گیرد، و تا مدتی که آن اندازه دیوتریوم موجود باشد که این فعل و انفعال بتواند ادامه پیدا کند، ستاره حالت کما بیش ثابت و پایداری پیدا می‌کند... به این ترتیب با انتقال از فعل و انفعالی به فعل و انفعال دیگر، درجه حرارت مرکزی ستاره و نورانیت آن پیوسته افزایش می‌یابد و از حالت غول سرخی به حالت رشته اصلی نزدیک می‌شود...» نقل از



در این مرحله از آغاز تا نهایت، پیوسته شعاع‌ها و نورهای متفاوت و کوتاه و رنگارنگ «ماوراء سرخ... سرخ... آبی...» در سطح قشر خارجی ستاره رخ می‌نماید، که به تدریج برای ما نمایان‌تر می‌شوند. دورنمای این‌گونه ستاره‌ها و الوان گوناگون آن‌ها، مانند گیاه‌های الوان و کوتاه است که در سطح زمین رخ می‌نماید «النجم»، ﴿التَّجْمُ وَالشَّجَرُ يَسْجُدَانِ﴾ (آیه ۶ الرحمان).

در مرحله سوم، به سبب فعل و انفعال‌های منظم و پی در پی دوره‌های قبل، و تبدلات هسته‌ای، و وارد شدن هسته‌های دیگری در میدان باز داخل ستاره «مانند نئیدروژن و هلیوم» ستاره به صورت جرم کاملاً مشتعل و نور افشانی درمی‌آید که اشعه آن فضاها را دور تا میلیون‌ها سال نوری را می‌شکافد و پیش می‌رود: «الثاقب». دوره اول که ستاره در حال تکوین و تحوّل پی در پی و تصادمات قسمت‌های مختلف و عناصر گوناگون و در تاریکی و سردی به سر می‌برد تا به تدریج گرم شود و حرارت آن بالا گیرد، طولانی‌تر از دوره دوم است که عناصر فعل و انفعالی جدید آن به کار می‌افتد و درجات حرارت آن پیوسته بالاتر می‌رود. همین که ستاره این دوره کوتاه را (به مقیاس واحد میلیون سال) گذرانند، وارد دوره کامل ساختمان داخلی و وضع ثابت، یا در اصطلاح رشته اصلی می‌گردد که حرارت آن در حدود

→ فصل هفتم «پیدایش و مرگ خورشید».

با بررسی‌های بیشتری که درباره تولید سوخت و انرژی ستارگان کرده‌اند، از این جهت ساختمان ستارگان را چنین تصویر نموده‌اند که ماده فشرده‌ای از عناصر سوختی و قدرت «نیرو» در هسته مرکزی آن متراکم شده است، و اطراف آن را پوسته مولد انرژی پوشانده که آن را غلاف دیگری فراگرفته است. همین که آتش هسته مرکزی در گرفت و به سطح خارج سرایت کرد، این غلاف رو منبسط می‌گردد تا قطر آن از ستاره‌های کامل بیشتر می‌شود. این همان مرحله غول سرخی است. رجوع شود به مقدمه کتاب «پیدایش و مرگ خورشید».

(مؤلف)



۲۰ میلیون درجه و بالاتر است.^۱

گرچه محققین این رشته، مانند دیگر رشته‌های تجربی، در جزئیات تکوین و ساختمان شماره‌ها و چگونگی پیدایش آن‌ها به جایی نرسیده‌اند و نظر ثابت و مسلمی ندارند، ولی اصول مراحل تکوین و اوصاف بارز و مشترک آن‌ها اکنون مورد اتفاق است.

این سه نام و وصفی که در این سوگندها به ترتیب آمده، با فاصله‌ای که میان وصف اول «الطارق» و دو وصف آخر «النَّجْمُ الثَّاقِبُ» است و پیوستگی این دو وصف با هم، همین اطوار و مراحل و فواصل را می‌نمایاند که دانشمندان با تجربیات و کوشش‌های خود به آن رسیده‌اند.

مقصود این نیست که آیات قرآن با آنچه محصول انظار و افکار این‌گونه دانشمندان است از هر جهت تطبیق شود.

۱. گویند: چون هسته‌های عنصری غول‌های سرخ «مانند کربن، که واسطه تبدل و تولید عناصر دیگر می‌باشند، به سرعت از میان می‌روند و هسته عناصر تولید شده جدید «مانند هلیون» به کار می‌افتند، ستاره وارد رشته اصلی نوراتیت و تشعشع می‌گردد. (رجوع شود به فصل ۷ «پیدایش و مرگ خورشید». و همچنین شکل‌های ۴۴ (نمودار رسل) و ۳۶ و ۳۷ این کتاب).

در فصل ۱۱ (روزهای آفرینش) از کتاب «یک، دو، سه، بی‌نهایت» درباره حرارت این‌گونه ثوابت در ص ۲۲۳ چنین می‌خوانیم: «این درجات عالی حرارت که در لابراتوارهای زمینی تولیدشان میسر نیست، در ثوابت به طور عادی وجود دارند. مثلاً در خورشید درجه حرارت که در قسمت سطحی فقط ۶۰۰۰ درجه است، به تدریج به طرف مرکز که افزایش می‌یابد و به عدد دوازده انگیز ۲۰ میلیون درجه می‌رسد! این عدد بدون زحمت از توجه به درجه حرارت سطحی خورشید و خاصیت هدایت گازهایی که خورشید را تشکیل داده‌اند به دست می‌آید».

درباره ساختمان به اصطلاح «دیوهای سرخ» در ص ۲۳۶ چنین آمده است: «ظواهر جسم ستارگان تحت تأثیر نیروهای داخلی که درباره آن‌ها هیچ‌گونه توضیحی برای ما مقدور نیست، به اندازه‌های باور نکردنی متورم گردیده و بزرگ شده است و در نتیجه وزن مخصوص آن‌ها از وزن مخصوص هر ستاره عادی کمتر است.» (مؤلف).



منظور از ذکر این شواهد علمی دربارهٔ این آیات و دیگر آیات، بیش از این نیست که دریچهٔ تفکر در آیات قرآن بازتر گردد، زیرا در حقیقت رموز و اشارات کلام پروردگار را مانند اسرار خلقتش، جز خود او کسی نمی‌داند.

«إِنَّ كُلَّ نَفْسٍ لَّمَّا عَلَيْهَا حَافِظٌ»: ان، حرف نفی. لَمَّا (به تشدید) حرف استثنای مفید ثبات و استمرار. بنا به قرائت لَمَّا (به تخفیف) که لام برای تأکید و ما زائده است، «ان» باید مخفف از مُشَدَّد باشد: نیست هیچ نفسی مگر آنکه همی بر آن نگهبانی است، یا به راستی هر نفسی، همانا بر آن نگهبانی است. «نفس»، نکره و بدون اضافه و حروف تعریف، به هر زنده‌ای عموماً، و به انسان خصوصاً، گفته می‌شود.

این آیه جواب مورد استشهاد دو سوگند «وَالسَّمَاءِ وَالطَّارِقِ» است: سوگند به آسمان بلند پایه و ستاره‌ای که از صورتی به صورتی و از وضعی به وضعی درمی‌آید، بر هر نفسی نگهبانی است که در همهٔ ادوار او را نگه می‌دارد و اعمالش را ثبت می‌نماید و به کمالات متناسبش می‌رساند.

این آسمان بلند و پهناور و ستارگان شناور در آن که پیوسته رخ می‌نمایند و منظم درجات تکامل را می‌پیمایند، همه شواهد مشهود و نمایانی در برابر چشم هر بیننده‌ای است که قدرت نگهبان و حکمت مدبری آن‌ها را می‌سازد و برپا می‌دارد و در مدار خاص و مسیر نهایی می‌گرداند و پیش می‌برد. همان قدرت مدبر، حافظ و نگهبان هر نفسی می‌باشد.

«فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ مِمَّ خُلِقَ»: فا، مفید تفریع و ترتیب است، امر «فلینظر» ظاهر در وجوب اندیشیدن و استدلال و استنتاج نمودن می‌باشد. «الانسان»، ظاهر در تعمیم، «مم»، مخفف ممّا است: پس از توجّه عمومی در آسمان و ستارگان و توجّه خاص



به اینکه هر نفسی را حافظی می باشد، انسان باید نیک بیندیشد که از چه آفریده شده؟ می شود که فاء «فلینظر» إشعار به شرط مقدر و جواب آن داشته باشد: اگر باز انسان باور ندارد که هر نفسی را حافظی است، پس درست بنگرد که از چه منشأی آفریده شده؟

«خُلِقَ مِنْ مَّاءٍ دَافِقٍ، يَخْرُجُ مِنْ بَيْنِ الصُّلْبِ وَ التَّرَائِبِ»: این دو آیه جواب استفهام آیه قبل است.

«ماء»، دلالت به وحدت و ابهام دارد که به دو وصف ظاهر و مجمل «دافق» و مفصل تر «یخرج» توصیف شده است. وحدت و ابهام «ماء» مشعر بر اسرار آمیز یا ناچیز و مجهول بودن آن است.

معنای اصلی صلب، هر چیز سفت و سخت و غیر قابل نفوذ است و در اصطلاح به مهره های پشت و سپس به مراکز و مجاری نطفه مرد گفته می شود: ﴿وَ حَلَائِلُ أَبْنَائِكُمُ الَّذِينَ مِنْ أَصْلَابِكُمْ﴾ (از آیه ۲۳ نساء). گویا از این جهت به این ها صلب گفته می شود که در میان استخوان های محکم عانه و خاصره و مهره های زیرین کمر واقعند.^۱

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

«ترائب» که جمع تریبه است در اصل لغت به معنای چیز نرم و نفوذپذیر «در مقابل صلب» و خاک مانند است، سپس به همین مناسبت به سینه و اطراف سینه زن آنگاه استخوان های سینه اطلاق شده است: ﴿كَوَاعِبَ أَثْرَابًا - نَبَأٌ﴾. در کلام و اشعار

۱. مجرای منی از بیضه امتداد یافته و از راه مجرای معینی که در امتداد کشاله ران است به طرف داخل شکم می رود و به طرف مثانه که در پشت استخوان عانه است برمی گردد و در زیر مثانه از میان پروستات رد شده وارد مجرای ادرار می شود. اطراف قسمتی از این مجرا که داخل شکم است، حلقه ای استخوانی است که در جلو استخوان عانه و در طرفین و عقب استخوان خاصره و در پشت ستون مهره و استخوان خارجی می باشد. (مؤلف).



عرب نیز به همین معانی آمده است، و بیشتر مفسرین نیز به همین معانی «سینه و اطراف یا استخوان‌های آن» گرفته‌اند.

اگر «الترائب»، عطف به بین باشد، دلالت بر این دارد که «ماء دافق» از بین صلب و منشأ ترائب با هم بیرون می‌آید. و اگر عطف به صلب باشد، دلالت بر این دارد که از بین صلب و بین ترائب جدا جدا، خارج می‌شود.

ظاهر معنای «دافق» به صیغه فاعل، این است که آن آب خود جهنده است و این مطابق است با کشف سلول زنده مرد «اسپرماتوزوئید» که بیش از فشارهای قبض و بسطی عضلات، خود متحرک و جهنده می‌باشد.^۱

گفته مفسرین که «ترائب» را به استناد بعضی از اشعار عرب، سینه یا استخوان‌های سینه زن دانسته‌اند، نه با تصورات سابقین تطبیق می‌کند، نه با مشهودات کنونی.

مرحوم «طنطاوی جوهری» در تفسیرش راجع به وحدت این آب «ماء» و معانی صلب و ترائب می‌گوید: «با آنکه دو آب است، خداوند آن‌ها را برای حکمتی که در این عصر در علم جنین‌شناسی آشکارا شده، یکی قرار داده است... زیرا این آب از مرد و زن است که سپس با هم یکی می‌شوند. و مقصود از صلب نخاع شوکی مخزون در آن است که نایب دماغ در بدن می‌باشد و شعبه‌های بسیاری در همه اجزاء بدن دارد که وسیله رساندن احساسند تا اعضا حرکت را به کار وادارند. و حرکت جماع وابسته به همین قوه است. و ترائب زن که استخوان‌های سینه است، محل گلوبند و انواع زینت می‌باشد.

۱. سابقین سبب حرکت و جهش نطفه را فشار هوای داخل مجاری، یا فقط قبض و بسط عضلات می‌پنداشتند. در جهت همین گونه تصورات، بعضی از مفسرین لفظ دافق را در آیه مجاز لغوی و به معنای مدفوق گرفته‌اند مانند: «لیل نائم، سر کاتم». [شب خوابیده، راز پوشیده]. (مؤلف)



پس مهمترین چیز درکشش و اجتماع مرد و زن، قوه غضلی و عصبی است که در نخاع شوکی صلب مرد جریان دارد. و مهمترین چیزی که در زن است حسن زینت به خصوص زینت بالای سینه می باشد. از این جهت از مرد، به صلب و از زن، به ترائب تعبیر نموده است. و این از محاسن بلاغت و مجاز مرسل است که جزء مورد اهمیت بر کل اطلاق می شود.

بیان و توجیه این مفسر عصری درباره وحدت آب «ماء» که پس از تلقیح حاصل می شود، با وصف دافق و یخرج، جور در نمی آید، زیرا آن دو آب، پس از تلقیح و اتحاد، نه جهنده است و نه از محل خود «رحم» خارج می گردد. و نیز مجاز گرفتن صلب و ترائب، موافق با سیاق و تعبیر آیه نیست و قرینه مجازی هم ندارد.

ترائب، در این آیه به معنای سینه یا استخوان سینه زن، شاهد معتبر تفسیری و لغوی ندارد، جز آنچه در بعضی از اشعار عرب آمده که شاید از قبیل استعاره های شعری باشد. و نیز اینکه ترائب را به زن اضافه کرده اند، از کسی از مفسرین اولی جز «عطاء» نقل نشده و مخالف صفت دافق است، زیرا آیه صریحاً می گوید «ماء دافق»، که مخصوص مرد است، از میان صلب و ترائب بیرون می آید. چنانکه درباره شیر، در آیه ۶۶، «نحل» همین گونه تعبیر آمده است: ﴿نُسْقِيكُمْ مِمَّا فِي بُطُونِهِ مِنْ بَيْنِ فَرْثٍ وَ دَمٍ لَبَنًا خَالِصًا...﴾^۱. بنابراین صلب و ترائب، هر دو را باید در دستگاه نطفه ساز مرد جستجو نمود. شاید نظر قرآن این باشد که این آب جهنده مشهود، محصول فعل و انفعال اعضا یا قوا، یا مواد صلب و سخت فعلی، و نرم و اثرپذیر انفعالی می باشد. شاید هم نظر آیه به منشأ دورتر و وسیع تر و به عناصر و مواد اصلی جهان باشد: این آب جهنده و زنده که منشأ انسان است، از بین عناصر صلب سنگین و

۱. از آنچه در شکم آن است، از میان سرگین و خون، شیر خالصی به شما می نوشانیم.



مؤثر و مواد نرم اثرپذیر، یا قوای مادی مثبت و منفی، یا قوای ایجاد فاعلی و ماده انفعالی، بیرون می‌آید. هیچ یک از این معانی، از اشارات بلیغ قرآن دور نیست. الله اعلم.

شاید مفرد آمدن «الصلب» و جمع آمدن «الترائب» ناظر به وحدت نوعی یا پیوستگی قدرت مؤثر فاعلی، و تعدد و تفرق مواد قابلی داشته باشد.

اگر نظر آیه «يَخْرُجُ مِنْ بَيْنِ الصُّلْبِ وَ التَّرَائِبِ» این گونه تعمیم به قوای مؤثر و اثرپذیر باشد، تناسب و رابطه این آیه با آیات سوگند اول سوره نمایان تر است: همان قدرت و قوای متقابلی که در اثر فعل و انفعال‌های منظم و متناوب، از میان مواد سرد و خاموش این گونه کرات نور افشان «النَّجْمُ الثَّاقِبُ» را بیرون می‌آورد، از میان همان قوای صلب و ماده، شعله حیات را و حرکت در صورت ماء دافق، بیرون می‌جهاند.^۱

امر «فلینظر» نظر را از آسمان و کوكب‌های درخشان آن، و تحولات و صورت‌هایی که در آن‌ها پیش می‌آید و می‌گذرد، به سوی نمونه قدرت محسوس که از خود انسان است، برمی‌گرداند، و قدرت و وحدت تدبیر را در آسمان و زمین و پدیده‌های بزرگ و کوچک و صور مختلف آن‌ها می‌نمایاند.

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

۱. در عالم محسوس و ماده چیزی نافذتر و صلب‌تر از تشعشع خورشید و دیگر کواکب مانند آن (نجم ثاقب) نیست، همین قدرت فعال و نافذ است که در مواد زمین (ترائب) نفوذ می‌کند و منشأ حرکات و تحریکات و فعل و انفعال‌ها می‌شود تا به صورت حیات درمی‌آید. (مؤلف)